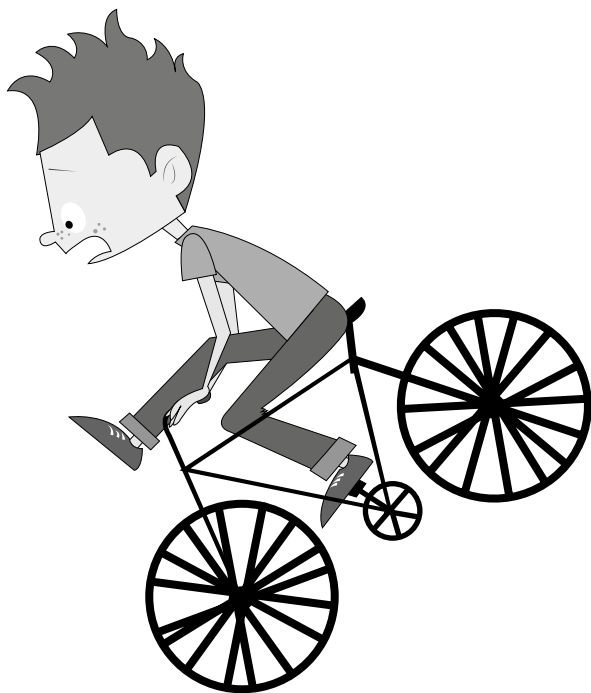


# بدون ترمز، از تپه‌ی وحشت!

نویسنده: لوئیس سکر

تصویرگر: آدام رکورد

مترجم: جواد کریمی



سرشناسه

ساگر، لوئیس، ۱۹۵۴ - م.  
Sachar, Louis

عنوان و نام پدیدآور

بدون ترمز، از تپه‌ی وحشت! / نویسنده لوئیس ساگر؛ تصویرگر آدام رکورد؛ مترجم جواد کریمی؛ ویراستار هایده کریمی.

مشخصات نشر

تهران: شرکت انتشارات فنی ایران، کتاب‌های نردبان، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری

۷۶ ص.: مصور: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک

978-600-477-757-5

یادداشت

عنوان اصلی: c2000. Super Fast, Out of Control! (Marvin Redpost),

شناسه افزوده

کریمی، جواد، ۱۳۶۲ - مترجم

رده‌بندی دیویی

۸۲۲/۹۱۴ د

شماره کتابشناسی ملی

۸۶۶۳۴۷۰



شرکت  
انتشارات  
فنی ایران

کتاب‌های  
نردبان

## بدون ترمز، از تپه‌ی وحشت!

نردبان قرمز- مهارت‌های زندگی ۷۷۶ | ماجراهای ماروین | کد کتاب ۱۹۶۱

نویسنده لوئیس ساگر Louis Sachar

تصویرگر آدام رکورد Adam Record

مترجم جواد کریمی | ویراستار هایده کریمی

مدیر هنری کیانوش غریب پور

طراح جلد نفیسه خواستار

طراحی گرافیک آتلیه گرافیک نردبان

چاپ اول ۱۴۰۱، ۱۰۰۰ نسخه | چاپ اندیشه برتر

حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به شرکت انتشارات فنی ایران است.

میرعماد، شماره ۲۴، تهران ۱۵۸۷۷۳۶۵۱۱ ☎ ۸۸۵۰۵۰۵۵

entesharat.com ✉ info@entesharat.com

nardebanbooks 📧 nardebanbooks



کاغذ این کتاب از  
جنگل‌های صنعتی  
مدیریت شده  
تهیه شده است.

## فهرست

۱. پنجشنبه..... ۶
۲. شنبه..... ۱۶
۳. یکشنبه..... ۲۲
۴. دوشنبه..... ۳۱
۵. سه شنبه..... ۳۸
۶. هنوز هم سه شنبه..... ۴۸
۷. پنجشنبه..... ۵۶
۸. تپه..... ۶۸
۹. شنبه..... ۷۶

## پنجشنبه

ماروین و دوستانش توی حیاط پشتی دور هم بودند.  
 استوارت پرسید: «می‌خواهی چی کار کنی؟»  
 ماروین گفت: «نمی‌دانم.»  
 نیک گفت: «چقدر بد شد که مادرت نمی‌گذارد  
 تلویزیون تماشا کنی. چرا آن قدر می‌گویند بروید فضای  
 باز؟ مگر هوای تازه چی دارد؟!»  
 لینزی گفت: «بیا بید تک‌شاخ بازی کنیم.» لینزی خواهر  
 پنج‌ساله‌ی ماروین بود.  
 ماروین غرولندکنان گفت: «ما تک‌شاخ بازی نمی‌کنیم.»  
 استوارت پرسید: «پس می‌خواهی چی کار کنی؟»  
 ماروین گفت: «نمی‌دانم.»  
 نیک پرسید: «بازی کامپیوتری چطور؟ آن هم تلویزیون  
 حساب می‌شود؟»

لینزی گفت: «من تک‌شاخ طلایی می‌شوم، ماروین تک‌شاخ رنگین‌کمان. نیک، تو تک‌شاخ آبی باش، استوارت هم تک‌شاخ صورتی می‌شود.»

استوارت گفت: «من نمی‌خواهم صورتی باشم. چرا طلایی نباشم؟»

لینزی توضیح داد که: «نمی‌شود از همان اول طلایی باشی. اول باید چندتا کار جادویی حسابی بکنی بعد، پری تک‌شاخ‌ها تو را طلایی می‌کند.»

ماروین گفت: «ما تک‌شاخ بازی نمی‌کنیم!»

استوارت پرسید: «تو چطوری طلایی شدی؟»

لینزی گفت: «پری تک‌شاخ من را طلایی کرد، چون با جادویم شاهزاده خانم را نجات دادم.»

ماروین گفت: «ما تک‌شاخ بازی نمی‌کنیم!»

نیک پرسید: «چطوری بازی می‌کنی؟»

لینزی زل زد به نیک. در همه‌ی عمرش سؤال‌ی این‌قدر مسخره نشنیده بود. گفت: «فقط وانمود می‌کنی که تک‌شاخ هستی.»

استوارت پرسید: «چطوری؟»  
لینزی آه کشید؛ باورش نمی‌شد ماروین دوست‌هایی  
به این خنگی داشته باشد.  
«فقط وانمود کن یک اسب جادویی هستی که یک  
شاخ روی سرش دارد؛ مثل این.»  
لینزی شروع کرد به ورجه‌وورجه کردن دور حیاط و  
بازوهایش را تکان داد و خواند: «من یک تک‌شاخم. یک  
تک‌شاخ طلایی. من تک‌شاخ طلایی هستم.»



لینزی ایستاد و گفت: «نوبت تو است ماروین.»  
ماروین گفت: «نمی‌خواهم بازی کنم.»  
لینزی گفت: «مجبوری. قانون بازی است.»  
«فقط یادت باشد که من تک‌شاخ طلایی هستم. تو  
باید تک‌شاخ رنگین‌کمان باشی.»  
ماروین با غرولند گفت: «لینزی بدو برو خانه! نمی‌بینی  
ما سرمان شلوغ است! چرا این‌قدر مزاحم ما می‌شوی؟»



لینزی با عصبانیت زل زد به ماروین. ماروین می‌ترسید  
لینزی بزند زیر گریه. لینزی داد زد: «من به پری تک‌شاخ  
می‌گویم چقدر بی‌ادبی!» بعد هم دوید توی خانه و در را  
محکم کوبید.

ماروین آه کشید.

استوارت پرسید: «خب، حالا می‌خواهی چی کار کنی؟»  
ماروین گفت: «نمی‌دانم.»

نیک گفت: «آخر چرا مادرت نمی‌گذارد تلویزیون ببینیم.  
حرف حسابش چیه؟»

ماروین شانه‌هایش را بالا انداخت.

استوارت گفت: «می‌توانیم دوچرخه‌سواری کنیم.»  
ماروین دلشوره گرفت.

گفت: «جایی را نداریم که برویم.»

نیک پرسید: «مگر تو یک دوچرخه‌ی کوهستان نو  
نخریدی؟»

ماروین بیشتر دلشوره‌اش گرفت.

استوارت گفت: «راست می‌گویدی! چرا دوچرخه‌ات را به  
ما نشان نمی‌دهی؟»